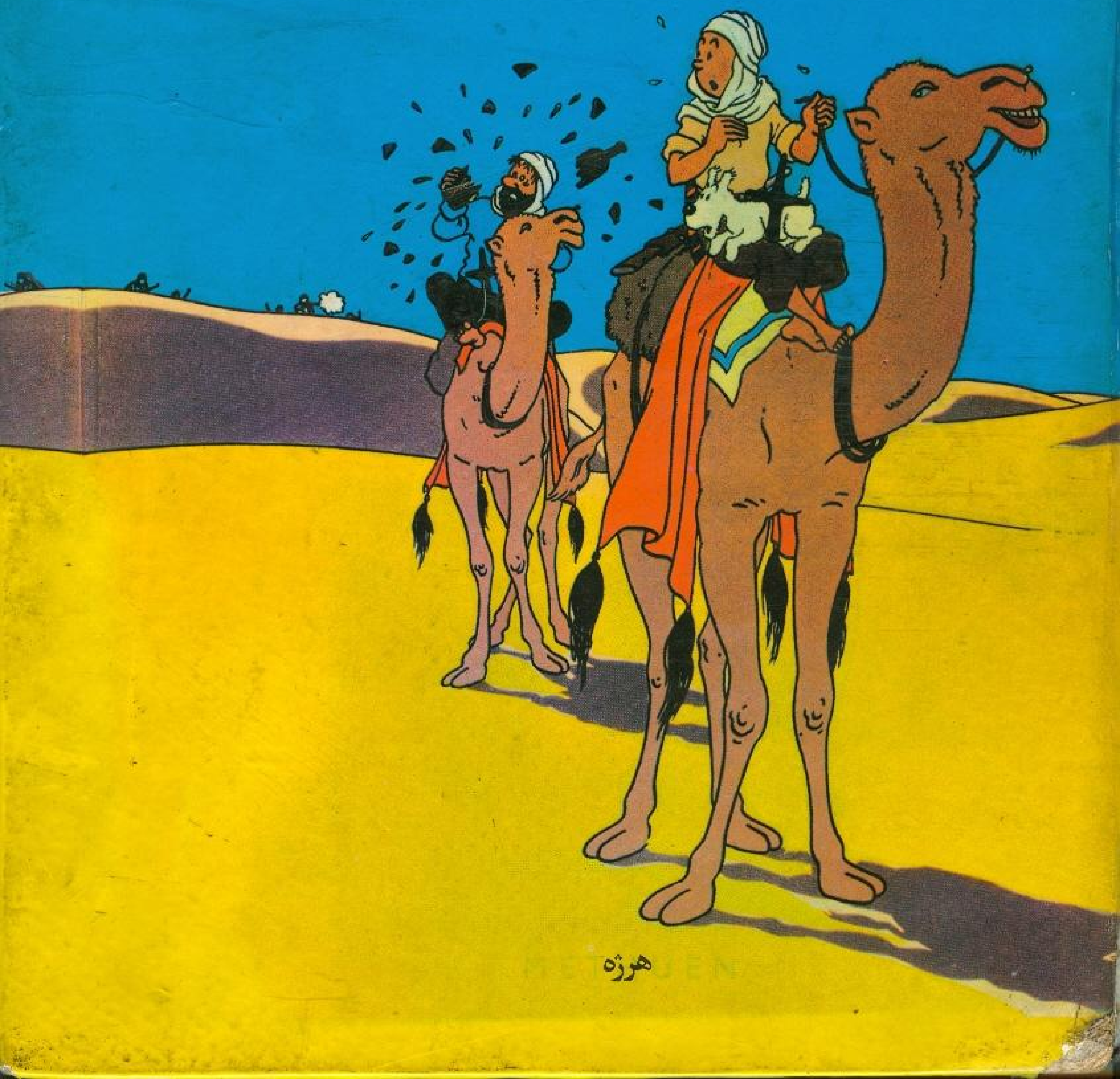
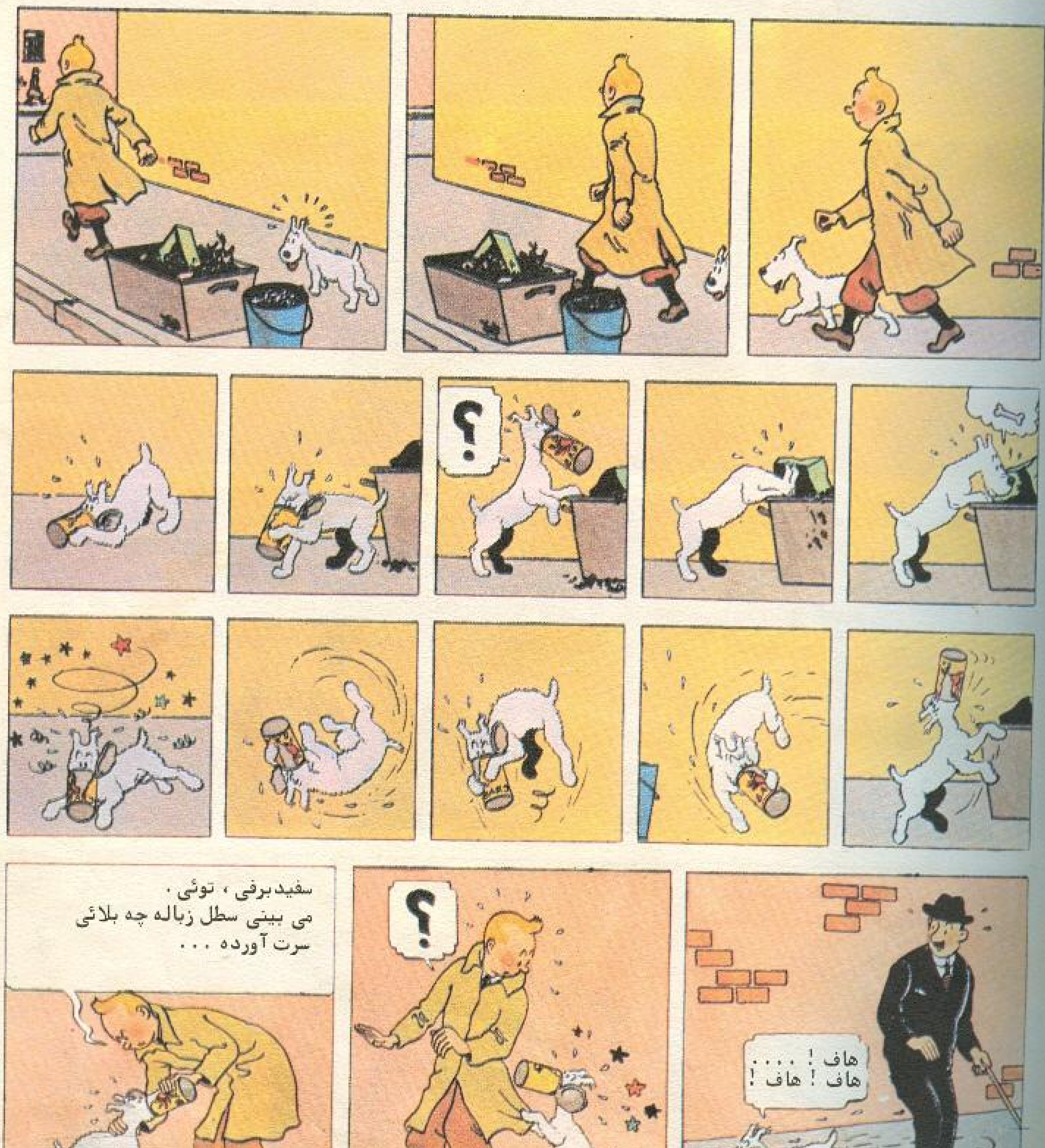
ماجراهای [تن تن]

خرچنگ پنجه طلایی



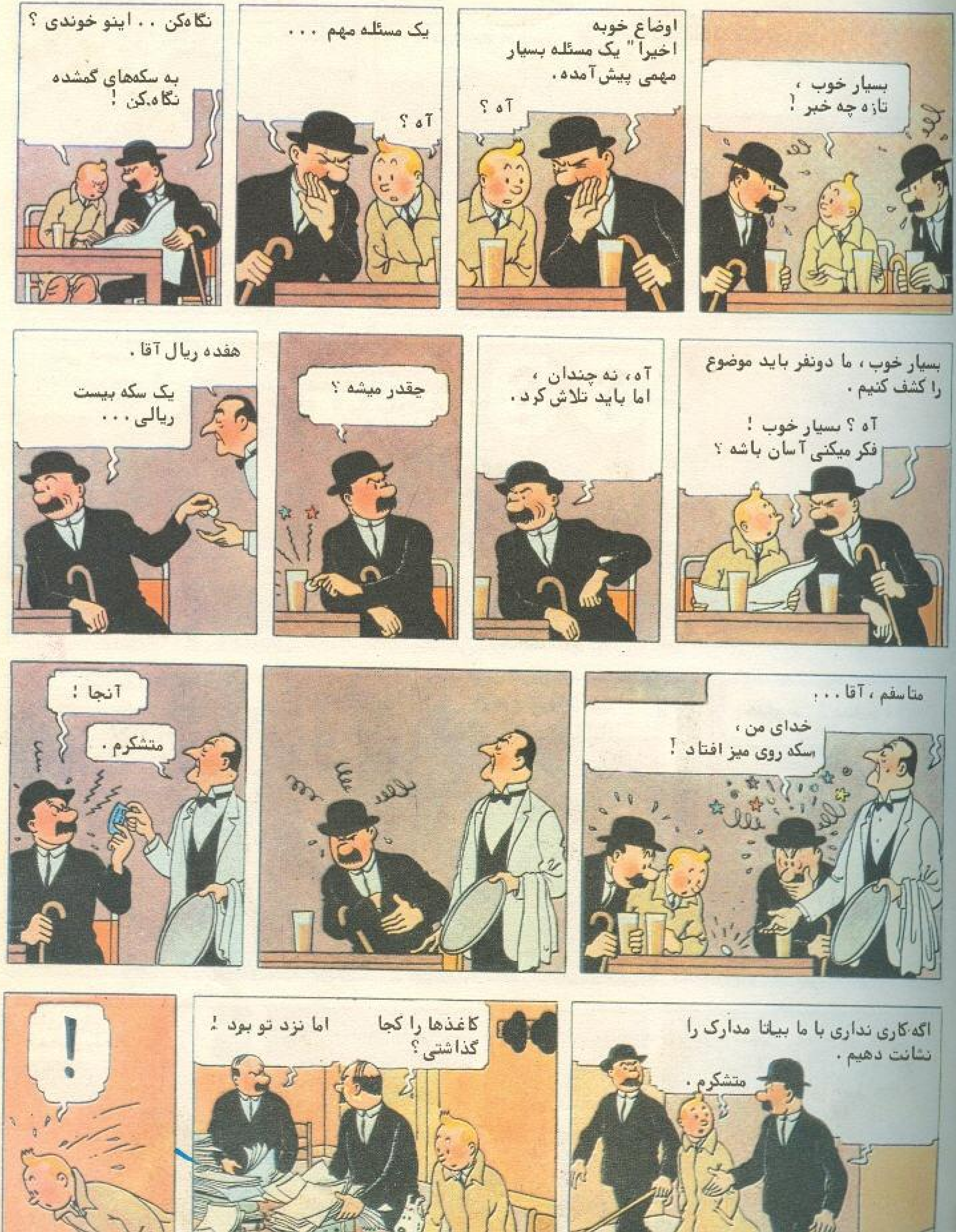
هرژه

خرچنك پنجه طلایی





شانس آوردی ؟ ممکن بود خود تو ببری . نگاه کن چقدر لبه‌اش تیزه .
حالا بیا بریم ؟ ! اگه تکرار کنی با بند گردنتو می‌بندم .
های ! سلام ، تن تن !
اولمپیا
یه نوشابه دیگه؟
بله ، آقا .
تن تن عزیز ، چقدر از دیدنت خوشحالم . . .
واقعا " از دیدنت خوشحالم ! تن تن عزیزم .
بفرمائید آقا ،
بسلامتی !
بسلامتی شما !
دوستان قدیمی ، چقدر از دیدارتان خوشحالم .


بسیار خوب ، تازه چه خبر !
اوضاع خوبه اخیرا" یک مسئله بسیار مهمی پیش آمده .
آه ؟
یک مسئله مهم . . .
آه ؟
نگاه‌کن . . اینو خوندی ؟
به سکه‌های گمشده نگاه‌کن !
بسیار خوب ، ما دونفر باید موضوع را کشف کنیم .
آه ؟ بسیار خوب ! فکر میکنی آسان باشه ؟
آه ، نه چندان ، اما باید تلاش کرد .
چقدر میشه ؟
هفده ریال آقا .
یک سکه بیست ریالی . . .
متاسفم ، آقا . . .
خدای من ، سکه روی میز افتاد !
آنجا !
متشکرم .
اگه‌کاری نداری با ما بیاتا مدارک را نشانت دهیم .
متشکرم .
کاغذها را کجا گذاشتی ؟
اما نزد تو بود !
!


آن چیست ؟
آن ؟ آنرا مرکز ستاد پلیس‌فرستاده .
همراه یک جسد در دریا پیدا شده .
خیلی عجیبه !
ممکنه من . . . ؟
؟
؟
تا یکدقیقه دیگه
بر میگردم !
من بدنبال او میروم !
موضوع چیه؟ !
خدای من ! عصایم !
خدای من !
او عصایش را فراموش کرد !



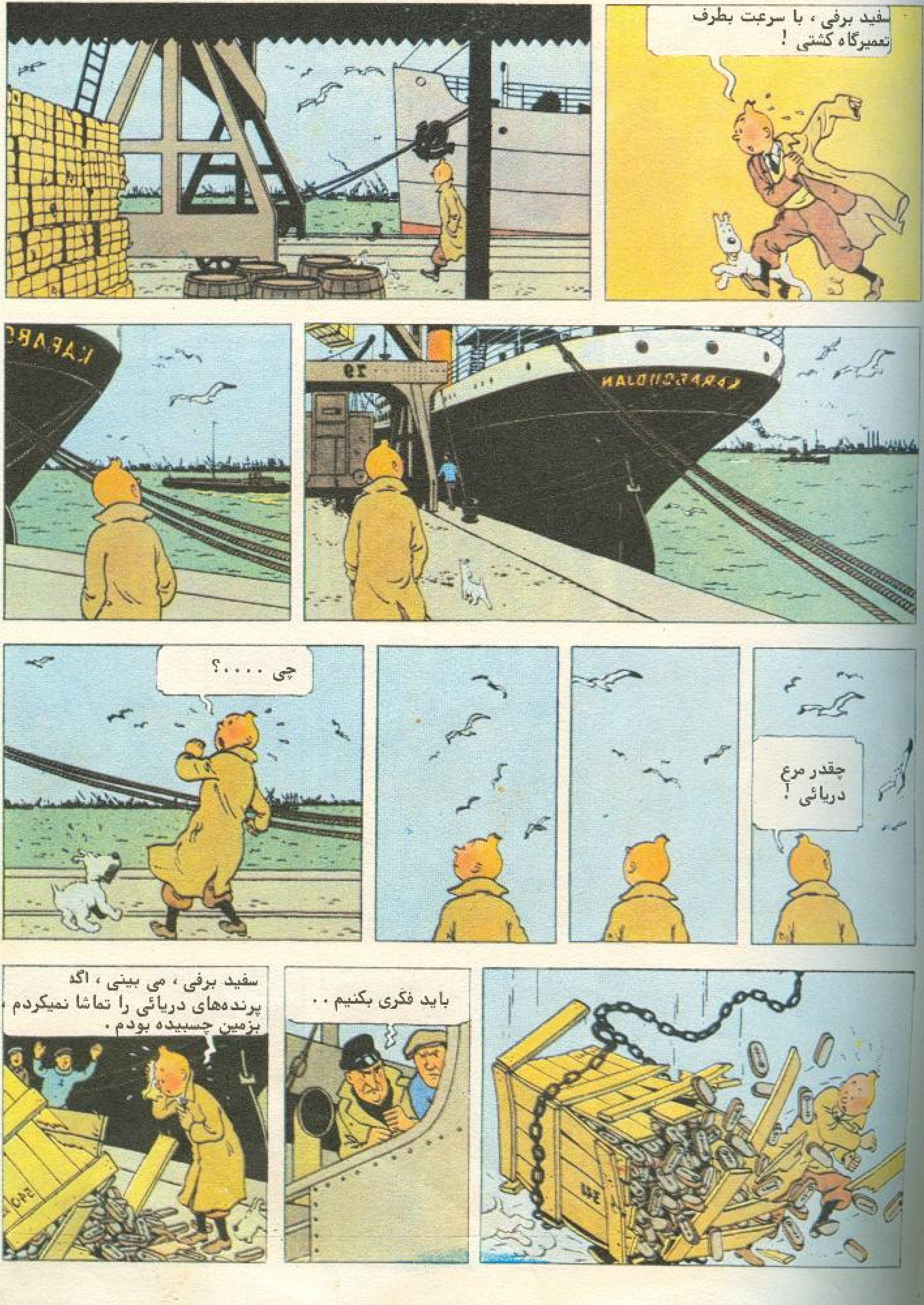
انهاش !
بزودی بهش میرسیم .
خدای من موضوع چیست ؟.
کاغذ مچاله ای که همراه جسد بوده از یک قوطی کنده شده . . .
. . . و من آن قوطی را نگاهداشته بودم ، درست قبل از اینکه شما را ببینم ! همین جا بود . من آنرا به آن ظرف آشغال انداختم
تن تن ! . . . خجالت نمیکشی مثل یک گدای دوره‌گرد خیابانی سطل آشغال را بهم میزنی ؟
لطفا " ، یک لحظه . . .
خیر ، نیست ! . . . ، اما من مطمئنم که آنرا آنجا انداختم ، یک قوطی خرچنگ بود .
کیف را باز کن !
خیر ، اینجا نیست . . . .
!
عجیبه ! واقعا " عجیبه .
واقعا " عجیبه .
موضوع چیه ؟
آن جوانک ها دیوانه‌اند ! آنها دنبال یک قوطی خالی میگردند ! یک قوطی خرچنگ . . .
یک قوطی خرچنگ ! واقعا " !


حالا ، این کاغذ را خوب نگاه کنم . . .
اما ! جالبه ! چیزهائی اینجا نوشته شده ،اما محو شده . . .
باید با ذره بین به آن نگاه کنم .
!
بازهم که یک استخوان ؟ این را از کجا آوردی ؟
چرا حرف گوش نمی‌کنی ؟
مواظب باش که دیگه تکرار نکنی !
آیا در اطاق مطالعه جاگذاشته؟



اینجاهم نیست !
؟
تررق
ترق ! آخ ترسیدم ... باد در را بست !
اما آن تیکه کاغذ ...
ممکنه وقتی برای آوردن ذره بین به اطاق مطالعه رفتم باد آنرا برده باشد !
پیداش کردم اونهاش !
بگذار نگاه کنم ...
آیا دیوانه شده‌ام؟ یک لحظه قبل ذره بین را اینجا گذاشتم !
؟
با مداد روی آن می‌نویسم . حرف ک ـ و بعد الف و اینهم حرف را و . بزودی آرا میخوانم ...


این یک اسم امریکائی است . . .
یک اسم آمریکائی ، سردر نمیآرم
کمك
کمك
موضوع چیه ؟
صدای صاحب‌خانه‌منه . باید برم ببینم موضوع چیه ؟
آقای تن تن ، مرد ژاپنی یا چینی نامه‌ای برای شما داشت . اما درست وقتی میخواست آنرا بمن بده یک ماشین . . .
. . . پشت در توقف کرد سه مرد خارج شدند وبه مرد چینی حمله‌کردند و اورا بزمین زدند ! . . . من فریاد زدم ! کمک ! کمک ! اما یکی از گانگسترها من را با هفت تیر تهدید کرد و سپس آنها مرد ژاپنی را به‌داخل ماشین انداختند و دور شدند ، . . . نامه‌ای‌هم برای‌شما بمن دادند .
یک قوطی + مرد غریق + پنج سکه تقلبی + کارابوجان + یک ژاپنی + یک نامه + آدم ربائی = یک معمای واقعی چینی .
روز بعد
رررینك
رررینك
رررینك
سلام ؟ . . . تازه چه خبر ؟ . . . چی ؟ . . .
بله ، مرد غریق شناسائی شده اسم او هربرت داریزو صاحب تیکه کاغذ اسرارآمیزو پنج سکه تقلبی است . او ناخدای کشتی تجارتی کارابوجان است .
کشتی تجارتی کارابوجان !


سفید برفی ، با سرعت بطرف تعمیرگاه کشتی !
چقدر مرغ دریائی !
چی ....؟
باید فکری بکنیم ..
سفید برفی ، می بینی ، اگد پرنده‌های دریائی را تماشا نمیکردم بزمین چسبیده بودم .



چه اتفاقی افتاد؟ . . .
زنجیر پاره شد . . .
آه ، شما هستید ! اینجا چه میکنی ؟
برای بررسی در مورد ناخدا روی عرشه میرویم.
به منهم اجازه بدهید بیام . . .
مدت زیادی روی کشتی میمانید؟
نه ، حدود نیم ساعت .
با دوکارگاه داره روی عرشه میآد!
نباید زنده بساحل برگردد . . .
من او رامیگیرم!
من تا نیمساعت دیگه منتظر تو میمانم . . .
اینجا؟خوب.
حالت چطوره، آقای معاون . مادرباره آن ناخدای بدبخت تحقیق میکنیم .
من در خدمت آقایان هستم . ممکنه به کابین من بیآئید؟
مواظب پله باش . . .
بله می بینم .
. . . در کمی کوتاه است .


پس ناخدا مشروب خوربوده .در شب مرگش، شما او را مست در شهر دیدید ، سپس در آب افتاد وسعی کرد که به کشتی بازگرده
اما نتوانست .
معذرت میخوام آقای معاون ، هم اکنون آن کار را تمام کردم .
بسیار خوب ، الان میآم .
ما هم باید بریم ، خیلی وقت شمارا گرفتیم .
بهیچ وجه ! در خدمت شما هستم .
بله، آن در واقعا " کمی کوتاه است .
کمی کوتاه . . .
بله کمی کوتاه . . .
مرد جوانی که همراه شما به عرشه آمد چند دقیقه قبل رفت .
آه ! تن تن! ما کاملا " او رافراموش‌کرده بودیم
مواظب پله باش.
خدا حافظ !
خدا حافظ ! خدا حافظ !
چه اتفاقی برای تن تن افتاده ؟
آنها مرا محکم بسته‌اند آه ! یکنفر داره میآد .
چرا مرا باز نمیکنید؟
این بستگی دارد به . .
چرا مرا بسته‌اید . . .
تظاهر بیفایده است . خودت بهتر میدانی .


اما . . .
وواق
سفید برفی !! دوست خوب و قدیمی ! چطور اینجا آمدی ؟ . . .
هیس ! گوش کن . . .
TOOOOOT
ما بسوی مقصد ی نا معلوم میریم . سفید برفی ، این طنابهارا گاز بگیر
این یک پیغام رادیوئی است . بخوانش . . .
" ت " را به پائین بفرست .
من همین الان "پدرو" را با مقداری غذا برای او پائین فرستادم !
خیلی لطف کردی ، اما من چطور میتونم با دستهای بسته بخورم ؟
حق با توست ، باید کمی طنابهارا شل نمایم . اما حقه نزنی . . .
. . . یک حرکت غیر عادی ، من را . . .
؟
. . . او از من خواهش کرد که دستهایش را باز کنم تا بتواند بخورد ، اما بمحض اینکه خم شد با یک ضربه محکم . . .
. . . وای بحالت وقتي معاون بفهمد !



احمق !... نادان !.... حالا باید پیداش کنیم
حالا او مسلح هم است .
امیدوارم که این جعبه‌های غذا باشد .
بگذار ببینم . . .
خدای بزرگ !... قوطی های خرچنگ !
مانند قوطی ایکه که ما دنبالشیم !
خوبه بقیه جعبه‌ها را بازرسی کنم .
بطری های شامپانی ! سفید برفی ، چه خوبه !
سفید برفی ، بیا بنوش...
هیس !
ساکت ! ... آنها دنبال ما میگردند !
باید او را از گرسنگی کشت . هیچ غذا آنجا نیست . . .
. . . چه اشتباهی آقایان !
!?

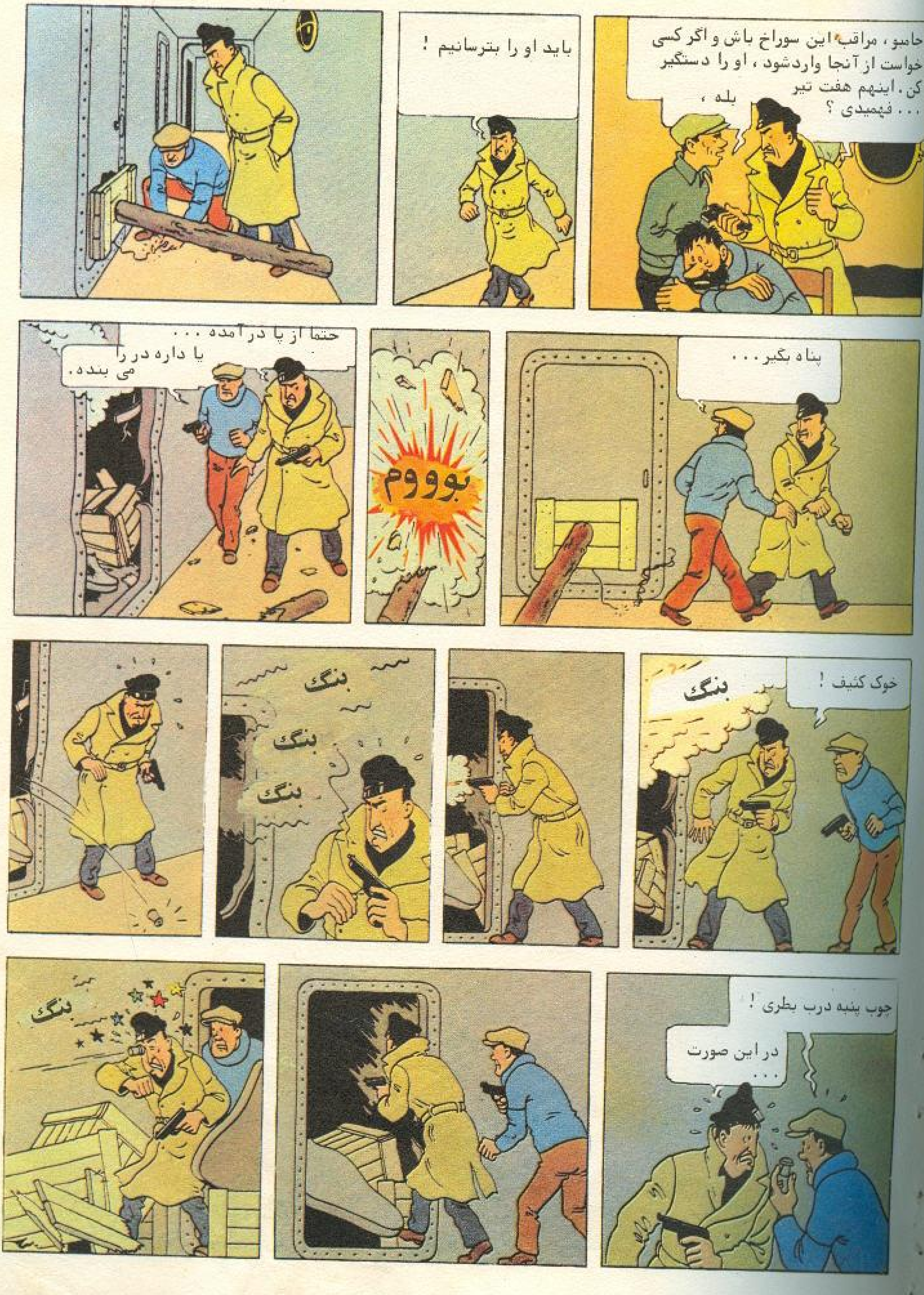

تریاک !. . .
پس با قاچاقچیان مواد مخدر طرف هستیم !
آنها کاملا " حق دارند ، ما هیچ چیز برای خوردن نداریم !
مهم نیست ، مشروب داریم .
خوبه کمی اطرافو بازرسی کنم .
چه غلطي میخوره ؟
نه ، نمی‌تونیم به آن سوراخ بالا برسیم ،
مگر اینکه . . بله . . .
در این حال . . .
آقای معاون کاپیتان تورا میخواد . . .
آن مرد مست چی میخواد ؟
بله ، من دن ـ دنبال تو فرستادم ، آقای معاون ، من دارم از تشنگی می‌میرم ! . . . من یک ق ـ ق ـ قطره هم ویسکی ندارم !
فورا " برایت میفرستم .
تو ـ تو ـ تو تنها دوست من هستی ،
البته ، البته ، مطمئن باش که تو را از ویسکی محروم نمیکنم .
ازاین ببعد من رئیس کشتی هستم
آنشب
هوا تاریکه و باید نقشمام را عمل کنم .
تنگ
؟



دو مرتبه باید
بیاندازم .
هیچکس آنجا نیست !
اما چی . . . ؟
. . . شاید اثر
الکل است . . .
ساکت !
. . . بی
صدا .
کی . . . کی . . . تو
کی هستی؟
ارباب تو کیست ؟
ارباب ؟ . . من ، من .
من کاپیتان کشتی هستم .
من مدت زیادی در انبار کشتی تو
کنار محموله تریاک بودم .
تر ـ تریاک تریاک
در انبار کشتی من ؟
نمیدانستی ؟
تریاک ! . . . اما چگونه ؟ !
من مردی امین و درستکار
هستم . . . اما چه کسی . . . ؟
حتما " کار معاون است .



گوش کن ، تو باید بمن کمک کنی . باید قول بدی که دیگه مشروب نخوری ، کاپیتان به شهرت و آبرویت فکر کن .
مادر پیر من ؟
آنجا ، آنجا ، کاپیتان !....
هق .. هق .. هق ... هق .
تورا بخدا ساکت باش...
هق ... هق ... مادر ! مادر !
شاید دیوانه شده است...
در دام افتادم...
مادر ... هق ... هق ... هق
اینجا چه خبر است ؟
مادر ... هق ... هق ... هق ...
من آدم بدبختی هستم ...
بیا اینو بنوش، بهتر میشی ...
نه ، نه ، نه ، به او قول دادم که دیگه ننوشم !
به چه کسی قول دادی ؟
به مرد جوانی که اینجا بود...
کدام مرد جوان ؟ جواب بده !
خدای من !
نمی‌دونم . قبلا" او را ندیده بودم .
آن شیطان کوچک ! پس او اینجا هم بوده !


حاسو ، مراقب این سوراخ باش و اگر کسی خواست از آنجا واردشود ، او را دستگیر کن . اینهم هفت تیر . . . فهمیدی ؟
بله ،
باید او را بترسانیم !
پناه بگیر . . .
بوووم
حتما از پا درآمده . . .
یا داره در را می بنده.
خوک کثیف !
بنگ
بنگ
بنگ
بنگ
چوب پنبه درب بطری !
در این صورت . . .
بنگ



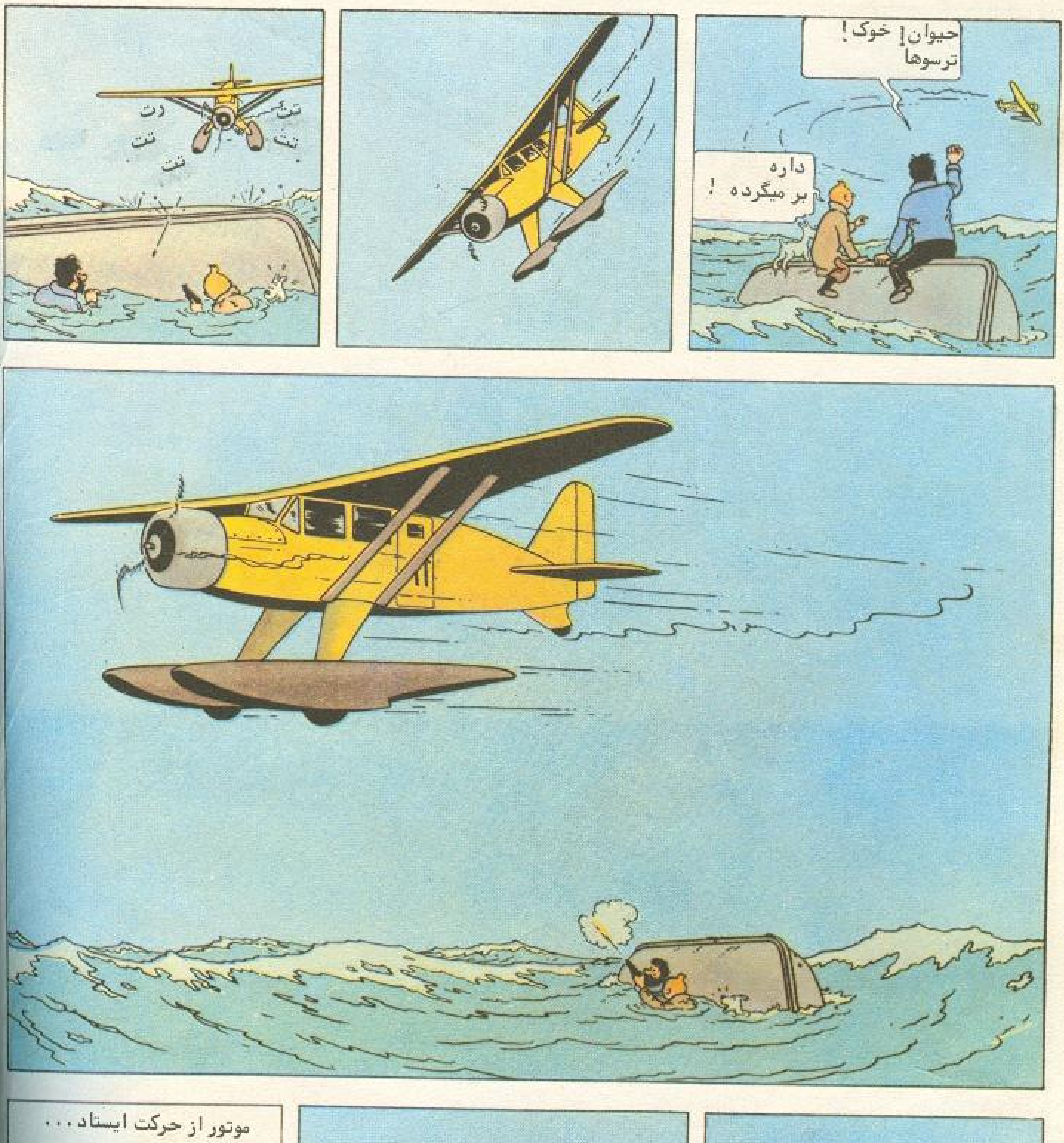
؟
عجله کن ! عجله کن ! .
؟!؟
من با دقت سوراخ را تماشا میکردم و متوجه صندوقچه زیر انبار کشتی نبودم . . .
آقای معاون متصدی بی‌سیم طناب پیچ شده و دهانش را هم بسته‌اند !
!!
عجیب است ، قایق ناپدید شده !
کارابوجان ، در افق ناپدید شده .
اما ما هنوز کاملا " از خطر دور نشده‌ایم ! باید در شصت مایلی ساحل اسپانیا باشیم ، ما باید نیروی خود را حفظ کنیم . تو کمی بخواب سپس من استراحت میکنم و تو پارو بزن .
خوبه



خدای من ، چقدر تشنه هستم !
باید یک بطری آب تازه و مقداری بیسکویت اینجا باشه
به به ، مشروب !
اما من سوگند خورده‌ام که دیگه مشروب نخورم !
اما فقط چند قطره .
تا خودم را گرم کنم !
آه ! این سرما را فراری میده !
حالا ، فقط یک جرعه دیگر . . .
وآنرا بخارج می‌اندازم . . .
سلام بر بطری خالی !
پسر بیچاره ، در خواب عمیقی فرو رفته .
اما حتما" خیلی سردش .
آه ! فکری بخاطرم رسید . . .
?!


پاروهایمان ! های ! داری پاروها را میسوزانی !
آه ، یک سطل !
اگه . . . اگه آنرا برداری با من طرف هستی . . .
بچه فضول ، سطل را رها کن !
؟
؟
آه ، من چه کردم ؟ خدای من ، وای بر من !
حالا چه کنیم ؟
متاسفم . . . متاسفم . . . من خیلی بدبخت هستم . . . من تمام بطری مشروب را خوردم . . .
هیس ! . . .
یک هواپیمای دریائی ، ما نجات پیدا کردیم . . .
حروف . را می بینیم .
رت
تت
تت




حیوان! خوک!
ترسوها
داره
بر میگرده !
تت
رت
تت
تت
تت
هورا !
عالیست !
شلیک کن
خوبه ،زدمش!
موتور از حرکت ایستاد...
نگاه کن ، دارند
خارج میشوند.


شانس آوردیم !.. گلوله به بال هواپیما خورده . تعمیر آن زیاد طول نمیکشه .
تو هواپیما را تعمیر کن و من مراقب هستم .
نگاه کن ، آنها کنار هم هستند ، من زیر آبی بطرف هواپیما شنا میکنم .
نمی توانی . . .
تمام کردی ؟
بله ، تقریبا" .
تمام شد ؟
دارم آخرین پیچ را می‌بندم
!!!
دستها بالا !



برگردید . . . در فکر کلک نباشید .
او موفق شد !.
مقداری طناب پیدا کن تا این دو مرد خبیث را ببندیم .
بهتره به دریا بیاندازیمشان ! این گانگسترها اگر بجای ما بودند ما را ترور میکردند !
اما ما گانگستر نیستیم ! . . . بیا کاپیتان ، آنها را ببندیم و برویم .
چه کسی شما را برای اینکار کثیف اجیر کرده؟
شما شجاع هستید ! اما ما حرف نمیزنیم ! . . .
اما پلیس زبانتان را باز میکنه .
های ، میتونی پرواز کنی ؟
مطمئن هستی که راه اسپانیا است ؟
بله . اما هوا مساعد نیست .
آه ، خدای من ، وحشتناکه !. ما هیچگاه نجات پیدا نمکینیم .

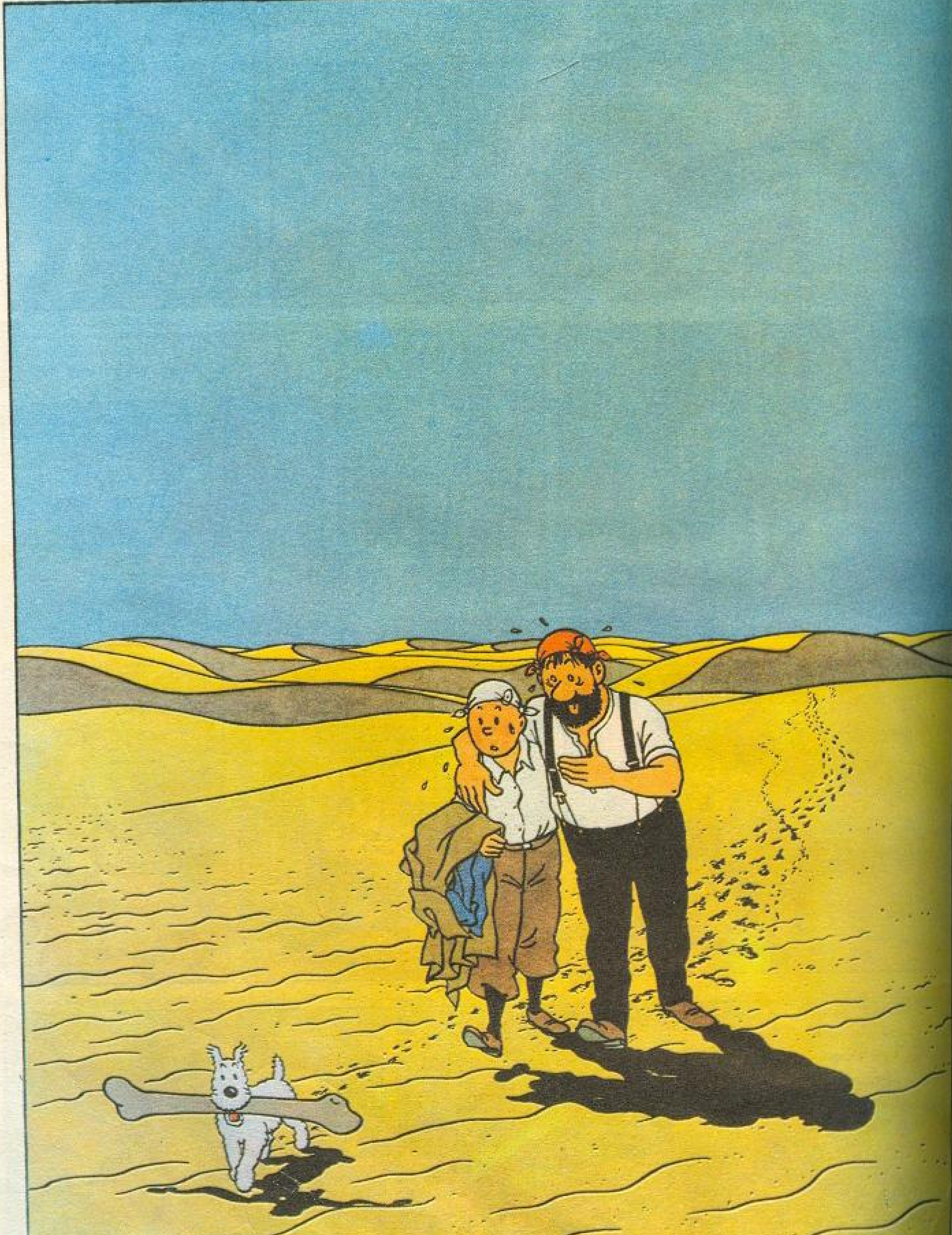


آه ، یک بطری ! . . .
ایکاش ویسکی باشد . . .
عجب ویسکی خوبی ! . . .
چون محکوم بمرگ هستیم ، می‌نوشم . . .
هی ، چقدر عالیه . یک تکان دیگه بده ! . . .
لحظه خطرناکی است . . .
اما ، من . . . من . . . میخواهم تکان بخورم ! . . .
آنرا رها کن ! . . .
چه شانسی ! . . . خطر رفع شد . . .
به پشت خود نگاه کن !
فایده نداره، او نمی‌شنوه.
حقه هایت برایم مهم نیست !
رمان را بمن بده ، ک . . . دو . . .
راحتم بگذار ! . . .
پس بگیر ، خود سر لجوج .

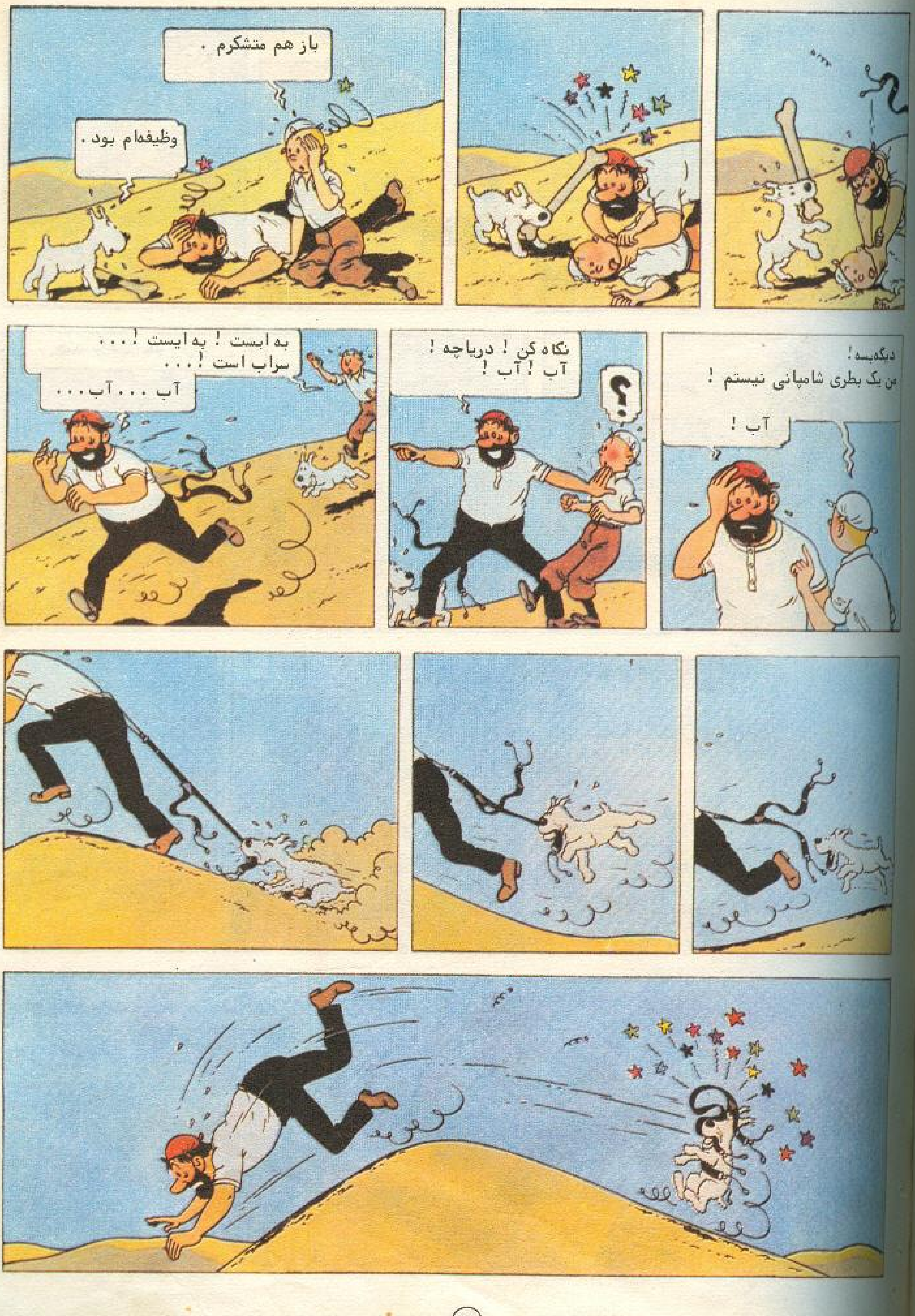

لعنتی ! چه اتفاقی افتاده ؟
کمک ! . . . نزدیکه سقوط کنیم . . .
شانس آوردیم !
خدای من ! . . دو زندانی ؟ . . . آنها هنوز در هواپیما هستند . . .


به ایست! . .
تو دیوانه هستی ! . . . .
تن تن بیچاره !
او نابود شد . . .
این یکی را بگیر تا من دومی را بیارم . . .
خوب ، فکر میکنی اینجا اسپانیا است ؟
فکر میکنم . . .
هاف! هاف . هاف!
؟
عجب استخوانی ! از کجا پیدا کردی ؟
بیا و ببین !
!
؟
استخوان ها را نگاه کن ؟

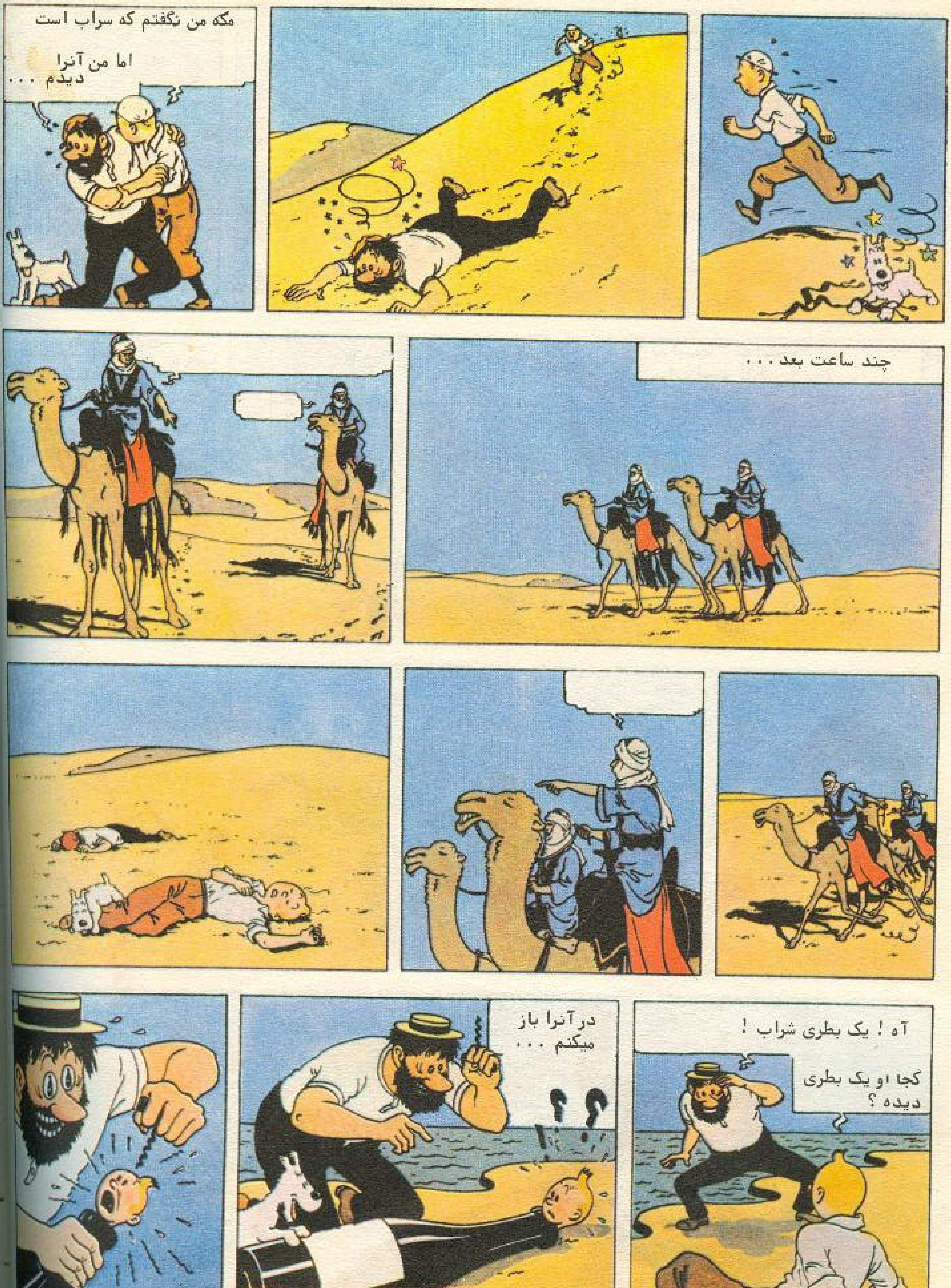

یک شتر ! . . .
یک شتر ؟ . . . اما اسپانیا شتر ندارد . . .
متاسفانه ما در اسپانیا نیستیم ! ما در وسط کویر هستیم !
در وسط کویر ! . . . بنابراین آن حیوان . . . آن حیوان . . . از . . از
بله از تشنگی مرد !
موضوع چیه ؟ . . . ضعف داری ؟
زمین‌خشک زمین تشنه ! . . .
زمین تشنه ! . . .
کاپیتان شجاع باش ! ما هنوز زنده‌ایم .
مثل اینکه قوایش ته کشیده .
زمین تشنه . . .
زندانیها رفته‌اند .
طنابهایشان سوخته و به آسانی پاره شده .
زمین تشنه . . .
آنجا را نگاه کن . . . آنها خیلی دور شده‌اند و ما نمی تونیم به آنها برسیم .
بیا بریم ، کاپیتان ! شاید به چاه آبی برسیم !
زمین تشنه . . .




آب ! . . . آب ! . . . مردم . . .
شجاع باش، کاپیتان !
کمی در سایه این توده شن دراز بکش.
تن تن . . . کجا هستی ؟ . . . .
آب ! . . . .
هیچ چیز جز کویر بی پایان نیست . . .
آب ! . . .
؟!؟
چگونه میتونیم از اینجا خلاص بشیم !
یک بطری شامپانی ! آنرا باز میکنم .
این چوب پنبه لعنتی !
بگیر ملعون
عجب اشتباهي کردم ؟؟



باز هم متشکرم .
وظیفه‌ام بود .
دیگه‌بسه!
ن یک بطری شامپانی نیستم !
آب !
نگاه کن ! دریاچه !
آب ! آب !
؟
به ایست ! به ایست ! . . .
سراب است ! . . .
آب . . . آب . . .


مگه من نگفتم که سراب است
اما من آنرا دیدم . . .
چند ساعت بعد . . .
آه ! یک بطری شراب !
کجا او یک بطری دیده ؟
درآنرا باز میکنم . . .

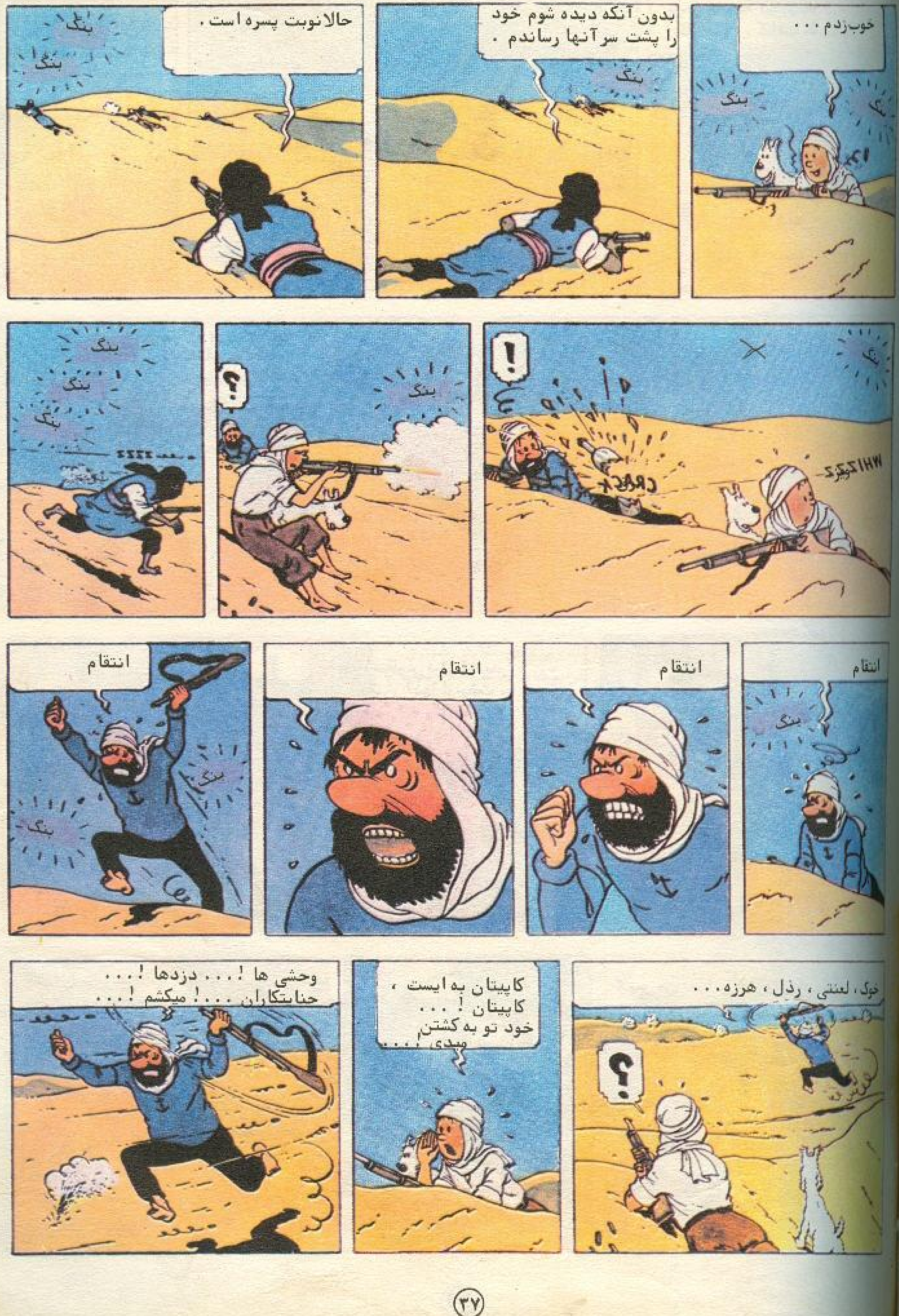

تقاضای کمک کردی ؟
؟!؟!
وای ! چه کابوس وحشتناکی !
من کجا هستم ؟ چه اتفاقی افتاده ؟
همراه من به نزد فرمانده بیا .
مرد جوان را آوردم .
آه ! تو هستی . داخل شو
من فرمانده دلکورت هستم .
اسم من تن تن است ، اما چگونه ...
... چگونه اینجا رسیدی ؟ ... حدود نیمه شب‌گذشته همراهان من متوجه ستونی از دود در جنوب افق گردیدند . من دریافتم که یک هواپیما سقوط کرده و یک دسته گشتی را فرستادم وشما را اینجا آوردند . پس دوستم ؟
اینجا ست ! احمد سه گیلاس و مقداری مشروب بیار ...
پس دود از هواپیما بود ؟
بله ، ناگهان واژگون شد و آتش گرفت .
نه ، متشکرم .
نه ؟ ... واقعا " ؟
؟
نه ، متشکرم ، فرمانده منهم هیچوقت مشروب نمیخورم ...
تو هم نمیخوری ؟
اگر کمک شما نبود ما از تشنگی مرده بودیم .
و بهمین خاطر باید گیلاسی با من مشروب بخورید ! .. اما چگونه به این کویر آمدید ؟



آخرین‌خبر . دیروز طوفان شدید تعداد بسیاری از کشتی ها را غرق کرد . کشتی بخاری ، تان گانیکا " نزدیک " ویگو غرق شد ، اما جاشویان آن نجات یافتند . کشتی تجارتی ژوپیتر بساحل رانده شد ، اما جاشویانش سالم هستند .
. . . یک کشتی برای کمک به " کارابوجان " رفت و تمام شب را جستجو کرد ، اما کوچکترین اثری از کشتی و سرنشینان آن بدست نیامد حتما" غرق شده . . .
!
خیلی عجیبه ،
باور نکردنی است .
محال است کارابوجان غرق شود.
منهم باتو موافقم میخوام.هرچه زودتر به ساحل برگردم .
به این‌زودی ؟ من دو راهنما با شما میفرستم . منطقه کاملا " امن است .
دو ساعت بعد .
خدا نگهدار تو باشه.
صبح روز بعد . . .
یک تلگرام بی سیم هم اکنون رسید ، آقا . . .
متشکرم .
بسیار فوری ، تن تن و دوستش به چاه " کفعیر " نزدیک میشوند .
خدای من ! . . . چاه کفعیر در مسیر راه تن تن و دوستش است .


احمد ، فورا " پیش قراولان را اینجا بفرست . بطری ها را کجا گذاشتی ؟
من از بطری ها بی اطلاعم .
تا هیچکس متوجه نیست ، جرعه‌ای بنوشم .
نگاه کن ! . . کفعیر . . .
بسلامتی تو، دوست من !
تررق
بنگ
بنگ
بنگ

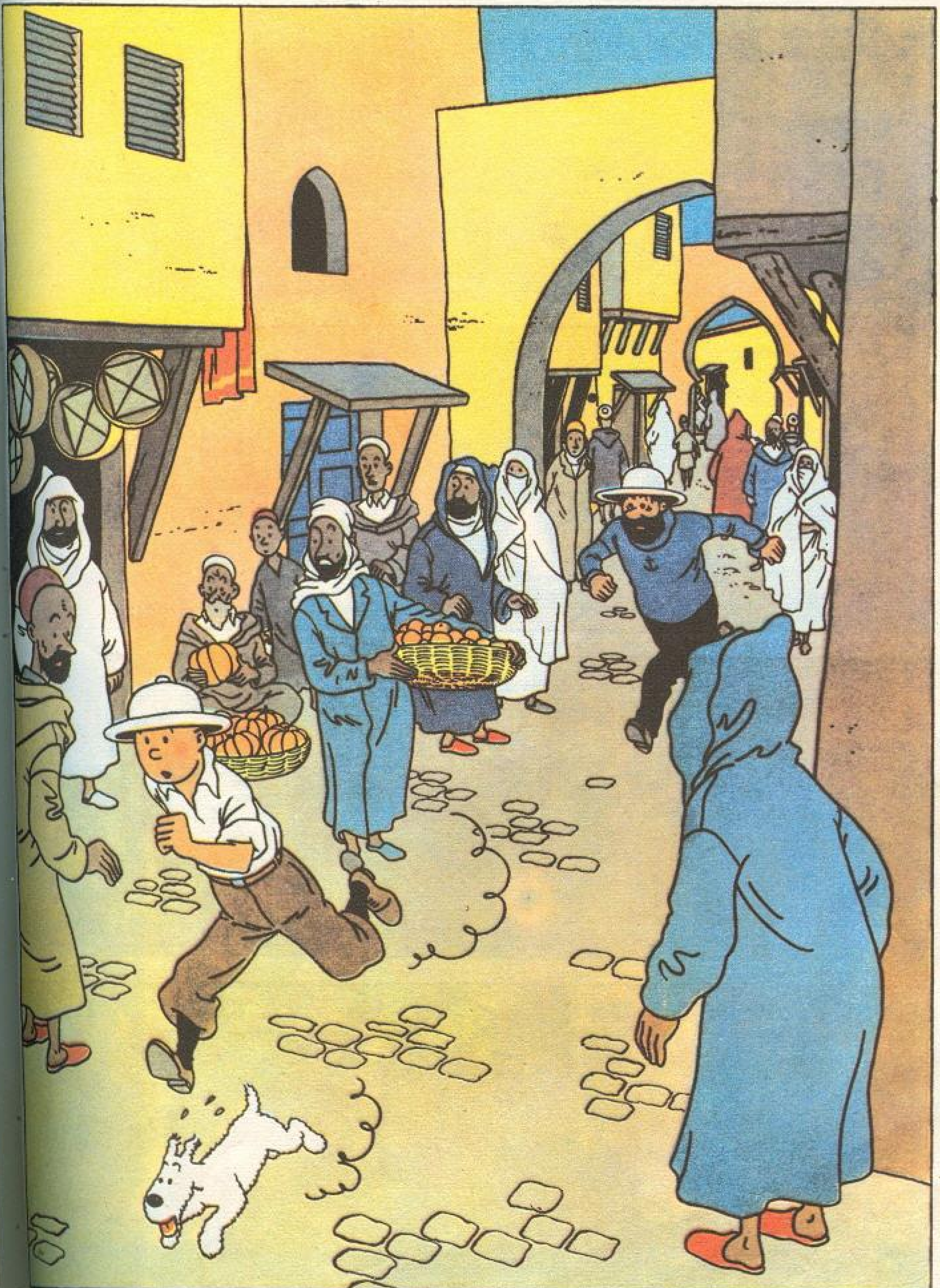

بنگ
بنگ
بنگ
؟
بربر ها !
بنگ
بنگ
زود ! پشت آن تپه شنی ! پیاده شوید !
بنگ
اینجا مکان امنی است !
ها ! آدم های رذل و پست !
بنگ
بنگ
برایتان گران تمام میشه!
بنگ
بنگ
من برای پذیرائی از آنها آماده‌ام .
بنگ
بنگ
بنگ
BANG
بنگ
لعنتی ! یکی از آنها مرا هدف گرفته .
بنگ
آها ! دیدمش... الان بتو میفهمانم .
به امید خدای بزرگ !
بنگ
بنگ
؟


خوب زدم . . .
بنگ
بدون آنکه دیده شوم خود را پشت سر آنها رساندم .
بنگ
حالانوبت پسره است .
بنگ
بنگ
بنگ
!
؟
بنگ
بنگ
بنگ
بنگ
انتقام
بنگ
انتقام
انتقام
انتقام
بنگ
بنگ
خوک ، لعنتی ، رذل ، هرزه . . .
؟
کاپیتان به ایست ، کاپیتان ! . . . خود تو به کشتن میدی . . . .
وحشی ها ! . . . دزدها ! . . . جنایتکاران . . . ! میکشم ! . . .


معجزه است . . .
او زنده است . .
موش ها . . .
ترسوها . . .
آدمخواران . . .
کرم ها . . .
ترسو ها . . . میمون ها . . .
انگل ها . . . کثافت ها . . . .
آنها را فراری داد ! . . .
اگر برگردید مزه تفنگم را بشما می‌چشانم
عالیست ، کاپیتان ، عالیست ! . . .
مثل خرگوش فرار کردند ' . . . . اما یکی‌از آنها از پشت به سر من کوبید .
آنها را بگیرید ! . . آنها را بگیرید ! . . .
او فرمانده است !
پس من آنها را فراری ندادم .



ما بموقع باز گشتیم ، اینطور نیست ؟ . . .
بله ، اما چطور اینجا آمدید ؟
خبر حمله گروهی به کفعیر را از رادیو شنیدم و بلافاصله خود را به اینجا رساندم . . .
بعد از اینکه سواران من با زندانیها باز گشتند ، به جنوب خواهیم تاخت .
بعداز چند روز سفر، تن تن و کاپیتان به بندر بزرگی رسیدند .
به بندر برویم . شاید اخباری از کارابوجان بدست بیآریم .
خوبه . . .
!
؟
تن تن ! . . . تن تن ! . . . کجا میری ؟




از سر راهم کنار برو !
به‌آنجا برویم !
برویم !
وحشی ها !
تن تن را گم کردم
نباید او را گم کنم .
؟
حالا چه کنم ؟ . . . او حتما" به یکی از
آن خانه ها رفته‌اما کدامیک ؟ بهتره قبل
ازآنکه شناخته شوم بروم . بعدا برمیگردم .
چطور میتونم تن تن
را پیدا کنم ؟


اول باید کاپیتان را پیدا کنم .
امیدوارم به پلیس بندر رفته باشه .
حالا باید به پلیس بندر برم ! ... چقدر میشه ؟
پنج فرانک .
؟
پ پ پلیس! پ پ پلیس!
موضوع چیه ؟
کیف پولم را دزدیده‌اند ! ... من از آنها شاکی هستم !
شرم آوراست ! ... جیب برها .. من کیفم ... را میخوام ! ...
اینهم کیف تو ! ... داد و بیداد بسه ! ... از جیب تو افتاده بود
!
دیگه دردسر ایجاد نکن برو خانه ! ...
بله ، سرکار .
دوست دارم میدونی که این کار دل
؟
خدای من ! ... این کارابوجان است ! ... پلیس !
پ پ پلیس پ پ پلیس !
آن‌کارابوجان است آن جی بل املا نیست
کافیه ، بیا بریم .
کشتی پر از تر- تریاک است !
؟


کاپیتان ! . . . باید معاون را خبر کنم !
دیوانه شدي ؟ . . . تو کاپیتان را دیدی ! پلیس او را دستگیر کرده ؟ بسیار خوب من میآم .
در این زمان . . .
مسخره است ، هنوز نیامده ، باید به پلیس بندر بریم .
روز بعد .
شما هستید آقای تن تن . . . کاپیتان هادوک؟ نه ، او را ندیده‌ام .
بهتره نزد پلیس بروم .
پلیس
کاپیتان هادوک ؟ . . چند دقیقه قبل او را آزاد کردیم ، گفت میخواد نزد پلیس بندر بره و اخبار مهمی برای شما داشت . اگر عجله کنی به او میرسی .
اخبار مهم ؟ چه میتواند باشد؟
پیداش کردم !
کارابوجان ، اینجا است .
اوه . بند کفشم باز شده .
کمك
ک ـ م ـ ك !
آنها کاپیتان را گرفتند !
ترق



این در لعنتی !...
صدای موتور ماشین !.
خیلی دیر شد!
ماشین دیگر !...
باید کاپیتان را نجات دهم !
باید با سرعت
بدنبالشان برم !
چرا عقب
میریم ؟...
؟
سپرهای ماشین بهم
گیر کرده.
؟



نباید بگذارم فرار کنند !. . .
نجات ! . . . تاکسی
تاکسی ! ایستگاه اصلی !
زود باش آن ماشین را دنبال کن !
؟
؟
مرد جوان ، من تاکسی را گرفتم .
اما من قبل از شما هستم .
آقای عزیز ، من عادت ندارم با توله سگها بحث کنم .زود پیاده شو!. . .
من باید زود به بیمارستان برسم .
. . . این‌سگ دیوانه مرا گاز گرفته !
آن ماشین را تعقیب کن !
کدام ماشین آقا ؟
کدام ماشین ؟.
آن یکی . . . آخ رفته !
باید کوچه‌ای که معاون را گم کردم پیدا کنم .
باید شنل بپوشم تا شناخته نشوم
آه ! یک‌مغازه لباس فروشی مسلما " اشتباه نمیکنم .

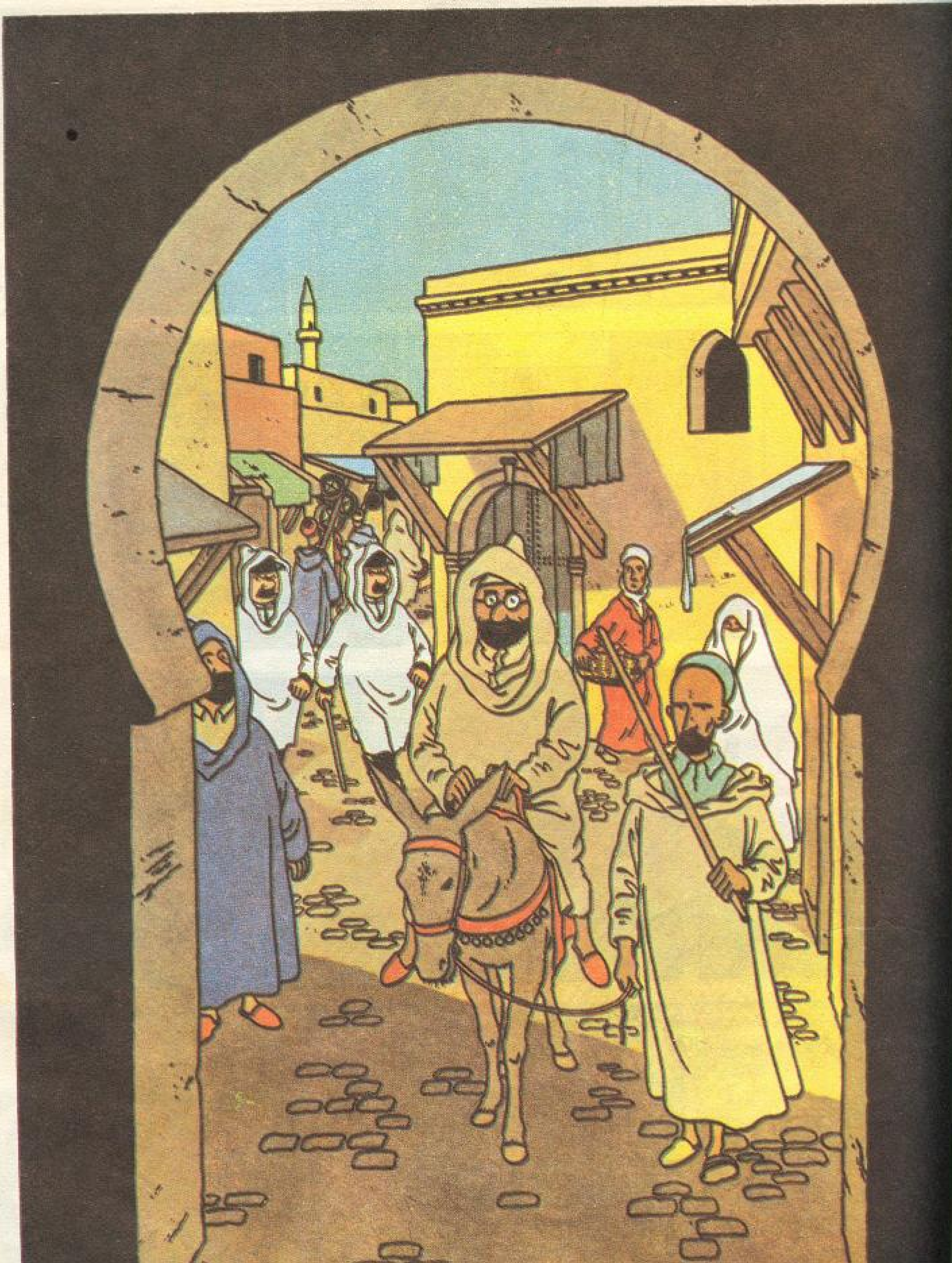


دوستان قدیمی من . . .
؟
؟
خدا را شکر که سالم هستید .
فوق العاده است او ما را شناخت !
از کارابوجان چه خبر ؟ وقتیکه پیغام تو را بما دادند متحیر شدیم :"من در عرشه کارابوجان زندانی هستم . در کشتی تریاک است ."
شنیدیم که کشتی شکسته ، مطمئنی که کشتی تریاک حمل میکنه؟
تریاک ها در قوطی ماهی با علامت خرچنگ طلائی حمل میشه .
قوطی‌های خرچنگ ؟ .
یکی از این قوطی ها را در همین مغازه دیدم .
پس به انجا بریم .
نیست !
!
آن قوطی خرچنگ کجاست ؟
اینجا آقا ، در قفسه گذاشتم .
خودشه .
قوطی را باز کن !
بیا ، ارباب .
!؟
نگاه کن !
البته آقا ، خرچنگ است
خرچنگ است !
بله ، خرچنگ است . . . ولی در داخل قوطی های روی عرشه بجای خرچنگ ، تریاک بود
هوم ! خیلی عجیب است .
بله . بسیار عجیب است . . .
این قوطی را از کجا خریدی ؟
از محمد پسر علی آنطرف خیابان



به مغازه محمد بریم ،
نگاه کن !
هوم ! هیچکس این اطراف نیست .
بله ، هیچکس نیست .
قوطی های خرچنگ .
آهای ! اینجا کسی نیست ؟
آهای ! هیچکس اینجا نیست ؟
؟
؟
ترق
ترق
خدای من ! او را چه شد . . .
تامسون ! . . . تامسون ! . . . کجا هستی ؟
؟
!
حالت خوبه ؟
مراقب پله باش .
سالمی ؟
بله .
بله .
مراقب کلاهت باش ! .


اینجا چه میکنی ؟
شما صاحب مغازه هستید؟
اسم و آدرس تهیه کننده قوطی‌های خرچنگ را بده.
آنها را عمربن سالاد که از بزرگترین تجار بغداد است فرستاده . . . او قصری باشکوه و خانه ها و ماشین های متعدد دارد ! او حتی هواپیما هم دارد .
آقا ، واقعا" ! . . خیلی متشکرم
ممکنه اطلاعات بیشتری در مورد عمربن سالاد بمن بدی؟
میتونی روی ما حساب کنی .
بله ، باید امین و راز دار بود .
برای نجات کاپیتان ، اول باید لباس مبدل بپوشم .
سلام آقای معاون !. . . ما کاپیتان را پیدا کردیم . . . چي ؟ تا یکساعت دیگر اینجا میآی ؟
در این موقع
آقای عمربن سالاد اینجا زندگی میکنه؟. . .
ارباب من همین الان با الاغش رفت ، اونهاش
پس او ست .
راه باز کنید .
او را دنبال کن




او به آنجا رفت ، دنبالش بریم ؟
بریم ...
لطفا" کفشهارا در آورید .
لطفا" کفشها را در آورید
?
?
یک ساعت بعد .
چطور شد ؟
پایم روی سنگفرشها لغزید !
چه فرار زیرکانه‌ای !
باید نترسم و او را دنبال کنم .



؟
اینجا چه میخواهی ؟
بمن بدبخت کمک کنید . . .
برو ، گدای بدبخت ! مفلوک ! کرم لعنتی ! سگ !
چقدر مودب . . .
مشکل تر از آنست که من فکر میکردم راستی سفید برفی کجاست ؟
خدای بزرگ ! . . . دزد !
بر گرد . آن تیکه گوشت را بده !
یا حالا یا هیچوقت ! . . .
سگ وحشی ! مگر آنکه دیگه نبینمت . . .
آقای " آلان " اینجاست ؟ . . .
بزودی بر میگردد !
او همین الان آمد .
باید پشت این ستون پنهان شوم .
بطرفش میرم . خدا حافظ
خدای بزرگ ! داره پائین میآد


کجا رفته ! . . . بدون تردید ذوب نشده ! . . .
هیچ راه و یادر مخفی نیست
هاااف
سفید برفی زهره مرا ترکاندی !
بدجنس، برای خوردن گوشت پنهان شده بودی !
اما من مانند دیوژن در جستجوی مردی هستم ! دیوژن فیلسوف یونان قدیم بود
در بشکه زندگی میکرد ! خدای بزرگ پیداش کردم .
بهتره بشکه را باز کنم .
باز شد !
راه خروج سفید برفی . . .
دری در سمت دیگر ! پس راه‌را درست آمده‌ایم . . .


هورا ! قوطهای خرچنگ
: راهزن ها!
دزدها!
صدای کاپیتان است !
هیچکس صدایت را نمی‌شنود.
تن تن کجاست ؟
اینجا !
؟
هیچکس حرکت نکنه !
کاپیتان را باز کن...
دستت را بده بمن تن تن !

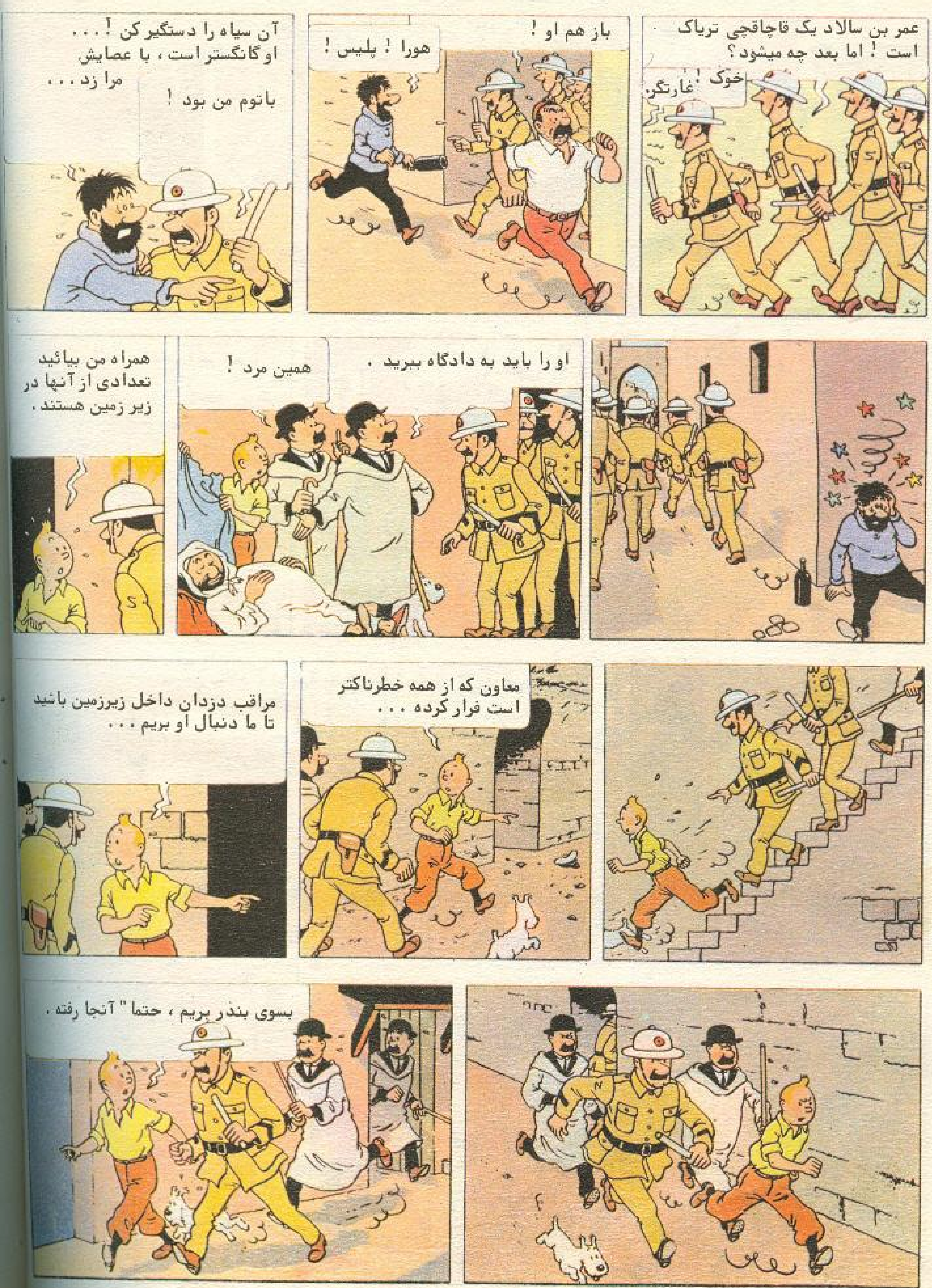


هفت تیرم !
خیلی دیر شده !
؟
از اینطرف !
اوه خدای بزرگ چه اشتباهی ؟ .
افسوس فایده نداره باید بفکر فرار باشیم .
آنها دارند تیراندازی میکنند .
بدام افتادیم !
؟
نمی توانند فرار کنند !
هورا ! . . . فرارکردند .
بنگ
بنگ


؟
اوه ! شراب ! . . . چقدر حیف شد ! . . .
الان وقت مشروب خوردن نیست ! . . .
فکر میکنی مست هستم ؟
چه اتفاقی افتاد ! . سرم گیج میخوره . . .
من سلطان این قلعه هستم
آنها مست هستند !
؟
مست
مستم . . .
زنده بادمستی و بیخبری
بله، آنها مست هستند . بوی شراب آنها را مست کرده
دا . . . را را . . .
ما اینو میگیریم و تو دیگری رو.
ولم کن . . . .
من سلطان این قصرم . . .
بطری را بده من ! . . .
؟
بطری عزیزم . خوک ، لعنتی ، دزد
؟
دزد ، گیاهخوار . . .
اگر ایجاد دردسر کنه ، میکشمش !


دزد ! . . جنایتکار !
آرام ، پیر مرد احمق مست !
دلقک ،
مسخره ،
میمون ،
؟!
بی شرف
نامرد
انتقام !
سیاه زنگی ! . . سیاه سوخته ! . . . میمون ! . . . آدمخوار . . .
ادامه بده ! او را بگیر !
گمشید ! گمشید !
مست مستم . . . مست مستم
در این‌موقع . . .
عمربن سالاد کبیر از مسجد باز میگردد .
بریم و چند سوال از او بکنیم ؟
خوبه !
ارباب ، دو غریبه میخواهند با شما صحبت کنند
راهنمائیشان کن .
ما ماموریت داریم که یک بازرسی نمائیم . . .
البته یک بازرسی محرمانه . . .
اوه ؟ در مورد چی ؟
میگویند که شما با قاچاقچیان رابطه دارید .
؟!
شما آقای سالاد هستید؟
رابطه با قاچاقچیان ؟
بیرون ، سگهای کثیف ، بیرون ،
؟


هالو !
حیوان ! بی خانواده !... ملعون !
تن تن !!
بگردید ! بگردید!
؟
تن تن تو هستی ! ساعات آخر عمرتان فرا رسیده !...
مواظب باش ! بازی با اسلحه خطر ناک است .
بنگ
!!
؟
این مردکیه ؟
عمربن سالاد ! او مارا مطمئن ساخت که کاملا" بیگناه است...
چقدر سنگینه !
بیگناه ؟... قوطی های تریاک را در زیر زمینش پیدا کردم... و نگاه‌کن...
نگاه کن ! دو پنجه خرچنگ طلائی . او رئیس دزدان است . زود به پلیس تلفن کن !
پلیس ؟ تامسون پلیس مخفی صحبت میکند . عمر بن سالاد رئیس یکگروه بزرگ از قاچاقچیان تریاک را دستگیر کرده‌ایم .
عمربن سالاد ؟ او محترمترین مرد بغداد است تو...
اورا دستگیر کرده‌ایم . مطمئن هستیم !
کاملا" مطمئن



عمر بن سالاد یک قاچاقچی تریاک است ! اما بعد چه میشود؟
خوک !
غارتگر !
باز هم او !
هورا ! پلیس !
آن سیاه را دستگیر کن ! . . . او گانگستر است ، با عصایش مرا زد . . .
باتوم من بود !
او را باید به دادگاه ببرید .
همین مرد !
همراه من بیائید تعدادی از آنها در زیر زمین هستند .
معاون که از همه خطرناکتر است فرار کرده . . .
مراقب دزدان داخل زیرزمین باشید تا ما دنبال او بریم . . .
بسوی بندر بریم ، حتما " آنجا رفته .



پلیس !
پلیس !
؟
یک مرد روی عرشه پرید ویکی از قایق‌های موتوری را دزدید !
اونهاش !
زود یک قایق !
هی ! قایق حرکت نمیکنه !
مهار را باز کن !
ما مهار کشتی را فراموش کرده بودیم !
صبر کن ! من چاقو دارم !
خوبه؟
بله .
بزودی به او میرسیم ! .
بر شیطان لعنت ، آنها دارند میایند !

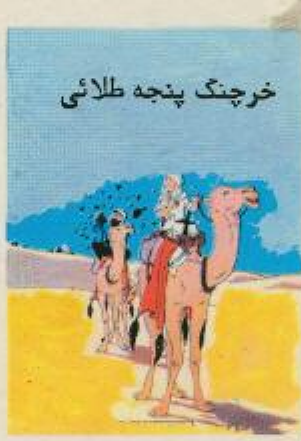

موتور کار نمیکنه ! تامسون و تامپسون کجا هستند ؟
چیزی به پروانه قایق گیر کرده . . .
یک تور ماهیگیری ! . خوب ! باز حرکت میکنیم . . .
بر شیطان لعنت . او نزدیک میشه ! . . .
بگیر ! . . .
و حالا . . .
بگیر که آمدم ! . . .
قایق بشدت تکان میخورد ! چه جنگی ! آه! . . . یکی از آنها بلند شد . . .
کدامیک ؟ .
تن تن است ! . . . داره به اینطرف میآد ! . . .
زود ! آن تلسکوپ را بمن بده !
؟!



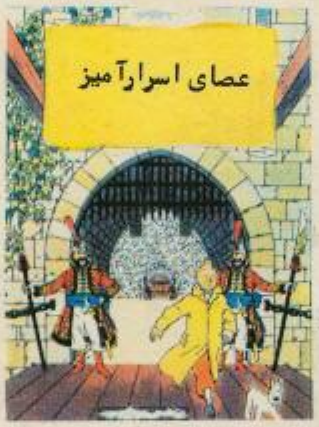
هورا ! او کمک ناخدا را دستگیر کرده !
گروهبان ! . . . توانستیم . جیبل امیلا را که همان " کارابوجان " است متوقف نمائیم .
زود ! یکنفر آنجا منتظر توست .
صمیمانه بتریک میگم ، تن تن !
؟
این دیگه کیه؟
من " بوبخی کوراکی و مامور پلیس یوکوهاما هستم . وقتی میخواستم یادداشتی بتو بدهم دستگیر و در کشتی زندانی شدم .
آه ! پس که اینطور .
بله ، من میخواستم شما را ازخطر آگاه کنم . یکشب ملاحی بنام هربرت داز را ملاقات کردم . . .
. . . که یکی از جاشویان بود . . .
. . . و بعدا غرق شد .
بله . او مست بود و گفت که تریاک ها در قوطی‌هائی است . از او خواهش کردم که برای من یک قوطی بیآورد ولی روز بعد او نیآمد و مرا دزدیدند . . .
. . . وآنها او را کشتند اما همراه او یک درب قوطی بود که کلمه کارابوجان بامداد روی آن نوشته شده بود .
اسم کشتی را از او پرسیدم ، اوآنقدر مست بود که نتوانستم صدایش را بشنوم و او اسم کشتی را روی یک تیکه کاغذ نوشت و در جیب گذاشت .
چند روز بعد . . .
. . . باید از زحمات تن تن که سازمان خرچنگ پنجه طلائی را شناسائی بنمود قدر دانی شود .
تا چند لحظه دیگر کاپیتان کشتی در باره خرچنگ پنجه طلائی صحبت خواهد کرد .
. . . بنوش ،
ررربنك

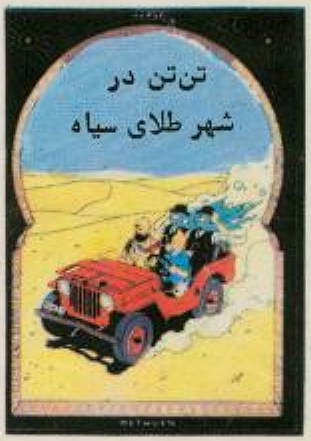

صبح بخیر ، آقای تن تن
نامه‌ها و بسته
شما . . .
این بسته چیست ؟
چرا باز نمیکنی؟
اعتماد ندارم ! . . .
شاید بمب باشد !
بیا به کاپیتان گوش
کن . . .
. . . بدترین دشمن ملاح طوفان
و موجهای کف آلود نیست . . .
دشمن او تپه‌های دریائی
نیست ، دشمن ملاح مشروب
ست !
اوف ! . . . اینجا چقدر
گرم است ! . . .
ترق ترق
زینگ
زینگ
ترق
موضوع چیه ؟
از شنودگان عزیز پوزش
میخواهیم . کاپیتان هادوک
نمی‌تونه صحبت کند .
؟
سلام ، خبر گزاری ؟
تن تن صحبت میکنه .
کاپیتان چطوره ؟
امیدوارم حالش خوب
باشه . . .
نه ، مهم نیست . کاپیتان
بهتره . . . بله . . . خیر . . .
نوشیدن یک گیلاس آب او را
بیمار کرده .

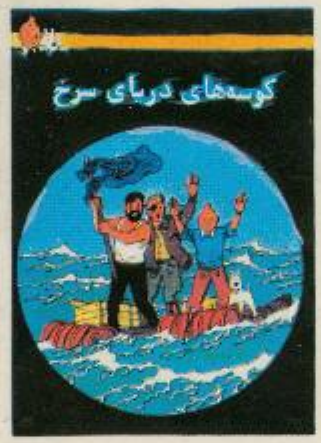
از سری ماجراهای (تن‌تن) که منتشر کردیم

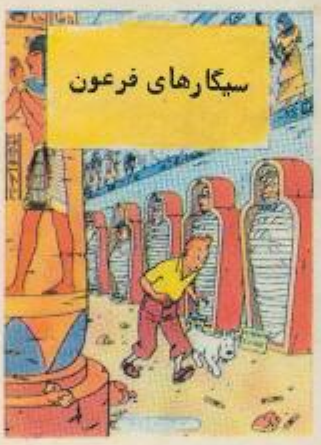


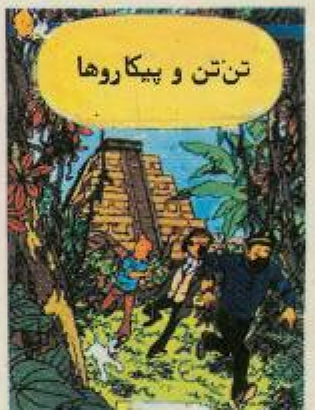


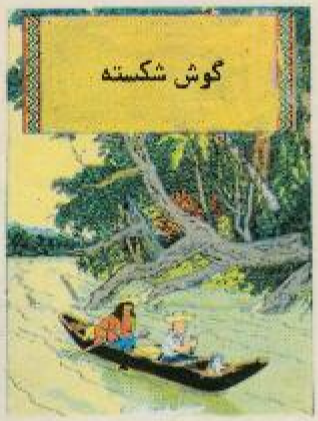














انتشارات ونوس